بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 29/11/1386

بحث سر این بود که در مساله تعدد شرط و اتحاد جزا، منطوق قضایا را حفظ کنیم از مفهوم به طور کلی یا بطور فی الجمله رفع ید کنیم یا با توجه به مفهوم از اطلاق منطوق صرف نظر کنیم و مجموع دوتا دلیل را به منزله دلیل واحد قرار بدهیم و شرط را مجموع الامرین بدانیم، عرض کردیم وجوهی هست برای ترجیح تصرف در مفهوم وجه چهارمش را صحبت میکردیم وبگیم که منطوق اقوی هست از مفهوم ، در واقع وجه چهارم یکسری نکاتی را باید دانست ، نکته اول اصل اینکه منطوق اقوی هست از مفهوم چه بیانی بر آن هست،تقریباتی که برای اثبات مفهوم هست این نکته اساسا ذکر نشده ، فرض کنید تقریبی که شهید صدر مطرح میکند آن این است که جمله شرطیه وضع شده برای نسبت توقفیه ، نسبت توقفیه از دوتا نسبت ایجابی و سلبی انتزاع شده است ،اینکه شرط جزا را به دنبال می آورد و جزا متوقف بر تحقق شرط است ، حالا این دوتا نسبتی که منشاء انتزاع نسبت تعلیقیه شدن ،نسبت توقفیه شدن کدامشون قویتر است کدامشون ضعیفتر است هیچ در این توضیح نیامده است ،البته انصافش این است که منطوق قویتر است ، حالا صرف نظر از آن استدلالات مختلفی که وجود دارد ، عمده نکته نکته دیگری است که اشکال دومی هست که ، حالا اینکه برهان ندارد یعنی وجدانی است ولی نکته اصلی این هست که اینجا تعارض بین اصل مفهوم و منطوق نیست تعارض بین اطلاق مفهوم ومنطوق است یعنی ممکن است ما منطوق را حفظ کنیم و اطلاق برش قائل نباشیم ،نکتهای را خوب اینجا تذکر بدهم و آن این است که خیلی وقتها در محاسبات رابطه بین دوتا دلیل یک نکته دیگری را باید در نظر گرفت یک ظهور دیگه اینجا وجود دارد که این ظهور با ظهور مفهومی و منطوقی که مورد بحث ما هست تفاوت دارد ودقیقا با آنها یکی نیست ولی در بحث مؤثر است، آن این است که فرض کنید اگر گفتیم إذا جاء زید وجب اکرامه ما نمیگیم مجیء زید علت تامه است برای وجوب اکرام ممکن مجیء زید علت ناقصه باشد وعلت تامه بودنش به اطلاق هست و امثال اینها، ولی نکته ای هست و آن این است که اذا جاء زید وجب اکرامه یک ظهور قوی دارد به اینکه وجوب اکرام ابتدائش یعنی وجوب اکرام زمان مجیء تحقق پیدا میکند ،همزمانی بین وجوب اکرام و مجیء زید ، بگیم اذا جاء زید وجب اکرامه یعنی پنج روز بعدش ، اگر زید بیاد وجوب اکرام دارد ولی نه آن موقع خیلی بعد ،این یک ظهور گویا شاید وضعی باشد یا اطلاقی قویی باشد ،فرض کنید که ممکن است ما بگیم مجیء زید علت تامه نیست یک جزء دیگه هم رکوبش است، اذا جاء زید راکبا وجب اکرامه ولی خوب در آن صورتی که وجوب اکرام را میخواهیم بار کنیم وجوب اکرام در همان زمان مجیء زید بار بشود، یک تعبیری در لابلای بحثهای فوائد الاصول مرحوم نائینی وجود داشت من فکر میکنم آن تعبیر از این ظهور ناشی شده و با تعبیر نارسایی تعبیر شده است ، ایشان میگه که جمله شرطیه صریح هست در اینکه جزا مستند به شرط هست ولو فی بعض الموارد ، شاید تعبیر درست ترش این باشد که وجدانا هم هست ،جزا ولو در بعضی از موارد هنگام تحقق شرط تحقق پیدا میکند ،استناد جزا به شرط به آن معنا یه خصوص آن معنایی که ایشان قائل میخواهد بشود که به خود این شرط باید مستند باشد نه به چیز دیگری که این شرط کاشف از آن باشد ، آن که هیچ ازش در نمیاد، ما اینجوری اگر تعبیر بکنیم وقتی که مجیء زید تحقق پیدا میکند ممکن است جزء العله باشد ولی جزء دیگرش باید همراهش باشد یا قبلش تحقق پیدا کرده باشد ،اینکه جزء دوم علت تامه بعد تحقق پیدا کند این خیلی مستبعد هست یعنی ظهور دلیل در تحقق الجزا عند تحقق الشرط هست ، به خصوص این ظهور من فکر میکنم در یکی دوتا از ادوات شرط خیلی قویتر است ،یکی إذا هست یکی متی هست، آنهایی که جنبه زمانی دارد أنّا یا أیّان اگر جنبه زمانی بهش قائل بشویم،آن ادوات شرطی که مفهوم زمان درش خوابیده باشد ،آن میگه که وجوب اکرام تحقق پیدا میکند در زمان مجیء ،آن وقت مفهوم زمانی اگرداشته باشد این تصور میکنم دلالت وضعیش هست ، حالا در مورد إن شرطیه ممکن است بگیم دلالت اطلاقیش است و امثال اینها ولی تصور میکننم در اذا و ادوات شرطی که متضمن معنای ظرف زمانی هست این ظهور وضعیش هست که تحقق الجزا عند تحقق الشرط هست ، این مطلب اقتضا میکند که ما رابطه بین دوتا شرط را که در نظر بگیریم اگر فرض کنید در این مثال معروف اذا خفی الاذان فقصّر و اذا خفیة الجدران فقصر ببینیم خفاء الجدران همیشه بعد از خفاء اذان تحقق پیدا میکند خوب این مستبعد هست بگه اذا خفی الاذان فقصر یعنی ذا خفی الاذن یک مدت بعد از اینکه خفاء اذان شده این خیل خلاف ظاهر است که خفاء اذان را ما مقیّد بکنیم با واو عطف بگیم خفی الاذان و خفیة الجدران ، اینجا ظهور در اینکه خفاء اذان خودش کافی هست خیلی ظهور قویی هست اینجا به دلیل اینکه اگر بخواهد مجموع الامرین علت باشد خفاء اذان هیچ وقت در واقع هنکام خفاء اذان وجوب قصر نمی آید، همین باعث میشود که مثلا به احد الامرین ،یا غالبا اگر چنین باشد که خفاء اذان قبل از خفاء جدران هست آنها تصور میکنند در اینجور موارد تصرف در مفهوم قضییه دیگر اولی هست از تصرف در منطوق چون اگر بخواهیم در منطوق تصرف کنیم یک ظهور دیگری ظهور هم زمان بودن تحقق جزا با تحقق شرط باید زیر سوال برود این ظهور غیر از ظهور منطوقی علیّت تامه و امثال اینها است ، مورد صحبت هست که عقد در حال احرام حرمت ابد می آورد ، این مسلم است که بطور کلی حرمت ابد نمی آورد، بحث سر این است که عقد در حال احرام به شرط علم حرمت ابد می آورد یا به شرط دخول حرمت ابد می آورد یا احد الامرین یا مجموع الامرین این بحثهایی هست که در آن بحث حرمت ابدی عقد در احرام هست،صحبت سر این هست که روایتی که میگه **إذا عقد الرجل فی حال الاحرام عالما فرّق بینهما ابدا** که حرمت ابد را ثابت میکند این را اگر شما بخواهید حمل کنید به دخول معناش این است که هیچ وقت هنگام خود عقد هم زمان با عقد حرمت ابد نمی آید، خوب به هر حال همیشه بین عقد و دخول فاصله می افتد دخول همیشه بعد از عقد انجام میشود حالا ممکن است شما بگید قبل از عقد هم دخول بوده ،آن دخول مطرح نیست آن دخولی موضوع هست برای حرمت ابد دخول بعد عقد است،بنابراین در اینجا یک ظهور دیگری مطرح هست ،آن ظهور تحقق الجزا عند تحقق الشرط ولو فی الجمله ،نمیخواهیم بگیم همیشه ،فرض کنید که با یک قید خاصی هم ممکن است باشد به شرطی که عالم باشد طرف به شرطی که آن زن هم عالم باشد ،عذرشرعی نداشته باشد ،ولی این قید و قیودات نباید سبب بشود که تحقق الجزا همیشه بعد از تحقق شرط باشد این خیلی مستبعد هست که ما از این ظهور بخواهیم ، این یک ظهور دیگری هست که در این بحثها باید مدّ نظر باشد حالا من به تناسب این بحث حرمت ابدی معقوده در حال احرام را عرض کنم ، این در کتاب نکاح وتقریرات مرحوم آشتیانی از کلام مرحوم حائری ص 129 هست ،تقریرات نکاح حاج آقا جلد 7 درس 254 ص1تا 8 درس 255 ص5تا درس شماره 256 ص5، این نکته همزمانی را من آنجا در یک حاشیه ای بهش پرداختم که یک ظهور دیگری در اینجا هست که در بحثها این ظهور موثر است ، ظهور هم زمانی تحقق جزا و تحقق شرط که در محاسبه بندی ها میتواند تاثیر بگذارد،و این بسیار ظهور قویی هست و تصور من این در بسیاری از ادوات شرط که زمانی هستند بالوضع هست ،مثل اذا و متی .خلاصه در ظهور سنجی ها اگر تصرف در منطوق به این بینجامد که این ظهور فی الجمله دلیل در هم زمانی جزا باشرط کلا از بین برود خیلی مستبعد هست ،اما اگر نه در بعضی ازاین موارد این ظهور باشد آن دیگه صلاحیّت تقیید دارد ،نمیخواهم بگم باز هم حتما باید منطوق تصرف بشود ممکن د رمنطوق تصرف بشود ممکن در مفهوم تصرف بشود، یک نکته دیگه ای که نگته عامی هست که در اینجا وجود دارد این اسن که آقایون کأنّ در این بحثها مفرض گرفتن که یک جمع عرفیی وجود دارد حالا جمع عرفی تصرف در این تصرف در آن ، در حالی که این خودش واضح است اینگونه نیست ممکن شخص بگه در اینجور موارد تعارض پیش میاد و تعارضش مستقرّ هست نه بدوی، احیانا ممکن است این شکلی قائل بشویم راه حل های دیگه ای مگر جمع عرفی های دیگه ای که احیانا به بعضیهاشون هم اشاره خواهیم کرد را دنبال بکنیم، بد نیست همینجا عرض بکنم که روی مبنایی که ما اکتفا کردیم که اصل مفهوم را به عنوان یک ظهور عام انکار کردیم و مفهوم را مستند به ظهورهای خاص در موارد و قرائن خاص دانستیم در اینجور مواردی هست که ظهور دلیل در اینکه متکلم در مقام بیان مفهوم است این ظهور قویی هست ، فرض کنید ظهور از کجا ناشی میشود که در مقام مفهوم است سائل سوالی کرده که اگر مفهوم نداشته باشد دلیل سوال سائل پاسخ داده نشده دیگه، این خیلی ظهور قویی دارد که متکلم بخواهد سوال سائل را پاسخ بدهد ، این تقربی که در کلام آقای روحانی بود و ما هم اشاره بهش میکردیم که یک تقریب این است که متکلم در مقام بیان نیست ،این تقریب تصور من این هست که در آن صورتهایی که ما قائل میشدیم به قرائن خاصه در مقام بیان بودن را اثبات میکردیم خیلی مستبعد هست معمولا با قرائن خاصه ای که در مقام بیان بودن اثبات میشد این قرائن قویی هستند که صلاحیّت به این راحتی نمیشود از ظهورشون رفع ید کرد و این است که معمولا اگر راه حل های دیگری را اینجا دنبال نکنیم به تعارض می انجامد مگر اینکه ظهور منطوقی اصلا خیلی قوی نباشد که آن یک مرحله دیگه ای هست، خوب این اجمال عرض ما.تا حالا بحث ما سر این بود که ظهور مفهومی را ترجیح میدهیم یا ظهور منطوقی که عرض کردیم ما نمیتوانیم بگیم حتما باید ظهور مفهومی زمین بخورد ما دلیل روشنی نداریم که اطلاق منطوق از مفهوم قویتر است ،اگر بطور معمولا اطلاق مفهوم قویتر باشد خصوصیات مقام ممکن است موثر باشد ، البته آقایون این بحث را که مطرح میکنند مراد مفهوم نوعی است ولی تاکید من بر خصوصیّات مورد این هست که گاهی اوقات موقع تطبیق غفلت میشود که ما این ظهوری را که اینجا درنظر گرفتیم ظهور نوعی است باید خصوصیات مورد را توجه کرد ممکن خصوصیات مورد تاثیر بگذارد ظهور را منقلب کند، والا شاید خود آقایون هم به این نکته توجه داشته باشند که میگیم تعدد الشرط و اتحد الجزا چه کار باید بکنیم یعنی اصل اولی این است که چه کار باید بکنیم ، و این اشکالی که دیروز طرح میکردیم که خصوصیات مقام ممکن تاثیر بگذارد شاید به آقایون وارد نشود ولی تاکید بر این نکته که ما باید به خصوصیات مقامیه توجه کنیم به نظرم لازم هست،محل غفلت واقع میشود شاید مراد خود آقایون هم همین باشد که اگر ما قرینه خاصی نباشد ظهور منطوق مثلا از ظهور مفهوم قویتر است والا ممکن گاهی اوقات قرینه خاصی وجود داشته باشد و ما گونه دیگری رفتار کنیم ،خوب اینها همه بحثها بحثهای این بود که ما ظهور مفهومی را مقدم میداریم یا ظهور منطوقی. یک بحث دیگه ای اینجا وجود دارد ،اگر قرار شد ما اطلاق منطوق را حفظ کنیم واز مفهوم رفع ید کنیم آیا مفهوم را باید کامل ازش رفع ید کرد یا بطور فی الجمله ، به تعبیر دیگه بین وجه اول و وجه دوم مذکور در کفایه کدام ترجیح دارد اگر ما وجوه دیگر را رد کردیم به هر وجهی این برای ما روشن شد که اطلاق منطوق باید حفظ بشود ،قرار شد در مفهوم تصرف کنیم حالا که میخواهیم در مفهووم تصرف کنیم به نحو مفهوم را کلا از بین ببریم که میشود وجه دوم یا فی الجمله ،مرحوم صاحب کفایه تعبیر میکنند که لعلل العرف یصاعد علی الوجه الثانی که مفهوم کلا از بین برود و توضیح نمیدهند که نکته قضیه جیست ، مرحوم آقای حائری همین کلام مرحوم آخوند را ترجیح دادند که اصلا از اصل مفهوم رفع ید کنیم ،یک تعبیری دارند میگن ظهور مفهوم انقدرقوی نیست که بعد از اینکه یک دلیل دیگری وارد شد باز هم این ظهور را بخواهیم حفظ کنیم،این تعبیر به نظر ناتمام میرسد ،بحث ما در قوی بودن و ضعیف بودن نیست این مهم نیست که ظهور قوی است یا ضعیف است، بحث اصلی یک نکته دیگه ای هست آن این است که ظهور دلیل در مفهوم انحلالی است یا بسیط است ،اگر ما گفتیم که ظهور بسیط هست امرش دائر بین وجود و عدم است یا باید ظهور در مفهوم به نحو عام باشد یا به نحو عام نباشد دیگه اینکه ما بگیم این ظهور دلیل در مفهوم تبعض پذیر است فرع این است که ظهورهای عدیده داشته باشد انحلالی باشد عمده نکته این بحث است ، که این بحث روشن شدنش تا حدودی متوقف است بر روشن شدن یک بحث دیگه ای که من این را به صورت مبنایی عرض میکنم و وارد ریزه کاریهاش نمیشوم ،آن بحث این است که آیا عام مخصص در تمام باقی حجّت هست یا حجت نیست، یا مطلق تقیید شده حجت در تمام الباقی هست یا نیست؟اصل بحث با آن بحث ارتباط پیدا میکند چون در واقع اینجا مفهوم به منزله یک مطلق است یا یک عامی هست که ما به قرینه دلیل دیگر آمدیم بعضی افراد را از تحتش خارج کردیم آن را تخصیص زدیم ما میخواهیم ببینیم آن نکاتی که در بحث حجیت عام مخصص هست آن ها اینجا هم میاد که میگن عام مخصص حجت هست در تمام الباقی این بحث که عام مخصص به چه دلیل حجت است در تمام الباقی آن را فقط من به اجمال اشاره میکنم،و در مورد صحت و سقم این مبانی نمیخواهم بحث کنم، این بحثش در کلام آقای صدر مفصل آمده است در کفایه هم هست ومن اشاره اجمالی میکنم میخواهم ببینیم آن موارد را آنجا باید پیدا بکنیم یا نکنیم، یک تعبیری در کلام آشیخ محمد حسین هست آن تعبیر را هم ما باید با توجه به همین بحثی که میکنیم روشن کنیم، ایشان درحاشیه کفایه در ذیل کلام آخوند که میگه ولعل العرف یصاعد علی الوجه الثانی ایشان میفرمایند که این مطلب تمام نیست قائه اقتضا میکند که ما از اطلاق الانحصار رفع ید کنیم لا از اصل الانحصار ،آن هم کأنٌ میخواهد بگه که این قضییه مفهومی ما یک قضییه مطلقه است اینکه این قضییه مطلقه در بعضی از افراد انحصارش شکسته شده صادق نیست این قضیه این معنایش این نیست که در بقیه موارد نخواهیم تمسک کنیم این بحثی که در مورد منحل وعدم انحلال طرح میکنیم این تمامیت و عدم تمامیت بحث آقا شیخ محمد حسین هم در ضمنش روشن میشود ما به این بحث اشاره خواهیم کرد خوب اصل بحث من فقط تیترش را میگویم بقیه اش وقت نیست ان شاالله فردا. اصل این بحث که عام مخصص حجت است در تمام الباقی یا حجت نیست که اصلش را در عام مخصص مطرح کردند که ما دربحث مطلق مخصص آن را میخواهیم پیش بکشیم یک مقداری بحث مطلق با عام فرق دارد نکات جدیدی در این بحث باید به آن اضافه کرد یک بحث این است که حقیقت تخصیص چیست ابتدا حقیقت تخصیص را بدانیم که بعد بفهمیم این تخصیص آیا سبب میشود عام کلا از اعتبار بیفتد یا حجیتش نسبت به تمام الباقی حفظ میشود خوب دو مبنا مرحوم آقای صدر نقل می کنند یک مبنا از آقای شیخ نقل میکنند که تصرف در مدلول استدلالی است یک مبنا از مرحوم آخوند نقل میکنند که تصرف در مدلول جدی است و اصل مبنا را فقط اشاره میکنم وتوضیح میدهم ومیخواهم ببینم که آیا آن مبانی که آنجا است اولا آن مبانی به عینه دررباب مطلق میاد یا باز مطلق یک مقداری بحثش فرق میکند ، دوم اینکه این بحثها اگر هم آنجا تمام شد مانحن فیه را میشود عین همان بحثها را در اینجا تطبیق داد یا در مانحن فیه نکته خاصی وجود دارد که نمیشود آن بحث را اینجا پیاده کرد، خوب بحث ما تمام است فقط یکی دوتا آدرس در مورد این بحث عرض بکنم، در نکاح حاج آقا: در بحث نفوذ معاملات بچه رفع حجر از بچه ملاک چیست بلوغ است رشد است مجموع الامرین است، این را مرحوم امام مفصل بحث کردن، نکاح جلد 10 درس 362ص3 تا درس 363ص4-یم مثال دیگه اینکه نکاح با کتابیه اینکه جایز هست در بعضی موارد آیا نکاح موقت جایز است ، نکاح استمراری جایز است نه ابتدائی کسی که قبلا ازدواج کرده بعد مسلمان شده ازدواجشون صحیح است ، به چیست؟ به آن تناسب این بحث مطرح شده است، نکاح جلد 16 درس 570ئص5تا 9 .